



۲۰۰} پس چون گذرانید مناسک خود را، خدارا یاد آورید به سان به یاد آوردن پدران خود یا شدیدتر یادی. پس، از مردم کسی است که می‌گوید: پروردگار ما، به ما بده؛ و برای او در آخرت هیچ بهره‌ای نیست.

۲۰۱} و از مردم کسی است که می‌گوید: پروردگار ما، به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی بده و نگاه بدار ما را از عذاب آتش.

۲۰۲} همین‌ها برایشان بهره‌ای است از آنچه کسب کرده‌اند و خداوند تند حساب است.

۲۰۳} و یاد آرید خدارا در روزهای شمرده‌ای. پس هر که پیشی گرفت گناهی بر او نیست و هر کسی که تأخیر کرد گناهی بر او نیست؛ این برای کسی است که پروا گرفته است، پروا گیرید خدای را و بدانید شما به سوی او محشور می‌شوید.

۲۰۴} و از مردم کسی است که به شگفت آرد تو را سخن او در زندگی دنیا و گواه می‌آورد خدا را بر آنچه در دل دارد با آنکه او لجوج‌ترین دشمن پیشه است.

۲۰۵} و چون روی گرداند (زامدارشد)، بکوشد در زمین تافساد کند در آن و نابود کند کشت و نسل را، و خدا دوست نمی‌دارد فساد را.

۲۰۶} و چون گفته شود به او که پروادار خدا را، خوی سرکشی او را فراگیرد به سبب گناه. پس همین بس او را دوزخ، و چه بد جایگاهی است!

فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي
الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ﴿٢٠٠﴾

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾
أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ
سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ
تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ
الَّذِي الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ
فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا
يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ
فَحَسْبُ جَهَنَّمَ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾



{ ۲۰۷ } و از مردم کسی است که می‌فروشد خود را^۱ برای جستن خشنودی خدا، و خدا بس مهربان است به بندگان.

{ ۲۰۸ } هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل شوید در سلم همگی و پیروی نکنید گام‌های شیطان را، چه او برای شما دشمنی است آشکارا.

{ ۲۰۹ } پس اگر لغزیدید بعد از آنچه آمده است شمارا دلیل‌های روشنگر، پس بدانید که خدا عزیز حکیم است.

{ ۲۱۰ } آیا می‌نگرند، مگر آنکه بیاید به سوی آن‌ها خدا در میان سایه‌هایی از ابر و فرشتگان و انجام یابد فرمان و به سوی او برگشته شود فرمان‌ها.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾

فَإِن زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾

شرح لغات

قضاء: کاری را با دقت و به اندازه انجام دادن؛ انجام و فراغت از دعوا، برآوردن حاجت.

قول: گویند فرق میان قول و کلام این است که قول، حکایت عین و یا مضمون سخن دیگری است و کلام عین سخن است.

خلاق: بهره‌ فراوان و به استحقاق از نیکی، نصیب مقدر که گویا شخص خود آن را به سبب خوی و اعمالش فراهم ساخته و خلق کرده است.

نصیب: بهره و سهم مشخص و جدا؛ از نصب: چیزی را به پا داشتن؛ علامت را ثابت ساختن، شخص را به مقامی گذاردن.

یعجبک (مضارع اعجاب): به شگفتی واداشتن؛ برانگیختن و جلب توجه، به

۱. منظور گذشت از جان خویش است.



خود بالیدن؛ از عجب که نوعی انفعال و انعکاس نفس در برابر دیدن یا شنیدن چیزی غیر عادی و مجهول است.

الد (وصف تفضیلی یا صفت): شخص یکدنده، لجوج؛ لدیدان: دو طرف درّه. خصام (چون صعاب، جمع خصم): دشمن‌های سختگیر و کینه توز؛ یا صفت مفرد.

العزّة: برتری، چیرگی، خودداری از نفوذ، شرف.

کافّة (مؤنث کاف): همگی، هر سو؛ از کف: چیزی را پر کردن؛ از هر سو گرد آوردن؛ پیرامون آن را گرفتن؛ نگه داشتن؛ زیردوژی جامه. الغمام (جمع غمامه): ابر روشن و رقیق؛ قطعه ابری که پس از بارش روشن و متلاشی می‌گردد؛ از غم: پوشاندن، فراگرفتن.

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا». قضای مناسک حج، انجام دادن آن در پی هم و به صورت کامل است. تشبیه «كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ»، شاید اشاره به وضع جاهلیت عرب باشد که پس از انجام حج، نام پدران و افتخاراتشان را به زبان می‌آوردند و به رخ هم می‌کشیدند. شدت ذکر، نظر به تأثیر آن در اندیشه و خُلق و عمل است، نه تکرار یادش به زبان یا بلند کردن صدا در دعا.^۱

انجام مناسک حج - قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ - در واقع، پیروی از حرکات فکری و معنوی ابراهیم است که از حجاب‌های نفس و محیط گذشت تا به تجلی ملکوت و قرارگاه یقین رسید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ

۱. شیوه حج در زمان جاهلیت با حج در زمان اسلام تفاوت‌هایی در اجرا داشت؟ این تفاوت‌ها را می‌توان در این چند مورد عنوان کرد: ۱. طواف برهنگان ۲. لَبَّيْكَ مشرکان ۳. نرفتن قریش به عرفات ۴. کوچ از عرفات پیش از غروب ۵. کوچ از مشعر پس از بر آمدن آفتاب ۶. یاد افتخارات نیاکان ۷. ممنوعیت عمره در موسم حج ۸. حرمت ورود مُحْرِم به خانه از در ۹. پیمودن سریع فاصله عرفات تا مشعر ۱۰. جا به جا کردن ماه‌های حرام.



المُوقِنِينَ ﴿١﴾، آنکه مقامات و مناسک حج را چنان که باید انجام می‌دهد، باید تحوّل، چون تحوّل طفل از دامن محدود مادر به سوی میدان وسیع زندگی برایش رخ دهد. در این تحوّل، چشم و گوش و هوش طفل به دستگیری‌ها و اشارات و الهامات و مهر پدر است و همه ضمیر و وجودش از او پر می‌شود و هرچه دارد و باید داشته باشد از او می‌داند و از او می‌خواهد.^۲ همین که از فاصله‌های خودبینی و خودپرستی گذشته و از عرفات و مشعر الهام یافته و خود را به خدا و خلق پیوسته، مسئولیت‌های وسیعی بر عهده‌اش می‌افتد که بیشتر و شدیدتر خود را نیازمند هدایت خداوند در راه تشخیص و انجام آن‌ها می‌بیند: «فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ...».

«فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ». «فَمِنَ النَّاسِ...»، تفریع بر آیه سابق و اشعار به تحقیر دارد نه تقلیل، چون این گونه مردم بسیارند و «النَّاسِ» باید راجع به همان‌ها باشد که مناسک حج را گذرانده‌اند. «فِي الدُّنْيَا» ظرف طلب است و مفعول آتینا، گویا از اینرو ذکر نشده که اینان طالب مجهول اند و مطلوبشان مشخص نیست؛ و یا چون در طلب خود توجهی به خیر و شر و صلاح و فساد ندارند و هرچه بهره دنیا و در ظرف دنیا باشد می‌جویند.

بعد از طی کردن و گذراندن مراتب حج که باید در سالک آن، تحوّل پدید آید و خداجو شود و به یاد او باشد و همه چیز را برای او بخواهد، باز مردمی جامد و کوتاهبین هستند که رخ از دنیا نمی‌تابند و چشم اندازشان از محیط دنیا و آرزوهای آن دورتر نیست. اینان آیین خدا و مناسک و عبادات را وسیله‌ای برای تأمین دنیای

۱. «و این چنین ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم می‌نمایانیم، و برای اینکه از یقین آورندگان باشد»، الانعام (۶)، ۷۵.

۲. دکتر آلکسیس کارل دعا را چنین شناخته است: «نیایش هرچه باشد، طولانی یا کوتاه، بیرونی یا درونی، باید همچون گفتگوی طفلی باشد با پدرش و خود را آن چنان بنماید که هست؛ نقل از جزوه نیایش (مؤلف)، شرعی، علی، نیایش، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۷۰، چاپ ۴.



خود می‌پندارند. به اینان وعده اجابت «آتِنَا فِي الدُّنْيَا» داده نشده، چون رسیدن به مطلوبشان وابسته به کوشش آنان است، و چون کشش و کوششی هم برای زندگی برتر و آخرت ندارند، محصول و بهره‌ای هم در آن ندارند: «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ».

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ». عطف «وَمِنْهُمْ» به جای و من الناس، وابستگی این دو گروه را می‌رساند: این گروه، گرچه چشمشان بازتر و همتشان والاتر است و دیدشان به آخرت باز شده و مطلوبی مشخص در حدّ حسنه دارند و نگران عذاب‌اند، ولی تحوّل کامل نیافته و دگرگون نشده‌اند. اگر این آیات در مقام تقسیم کامل مردم و چگونگی بینش آنان باشد، باید گروه دیگری را نیز توصیف کند که جز قرب خدا و یاد او را نمی‌جویند و چون ابراهیم خلیل، همان طراح مناسک حج، باید راضی به قضا و تسلیم بلای او باشند و دنیا را وسیله و مقدمه آخرت بشناسند، نه در عرض و قسیم آخرت. بنابراین تفریع «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ» بر «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ...»، بیان و ارائه اکثریت مردم است که در این دو مرتبه جای دارند و از مقام برتر و کامل باز مانده‌اند. «أُولَئِكَ» در صدر کلام اشاره به مقام برتر این گروه نسبت به گروه اول است. «لَهُمْ نَصِيبٌ» مشعر به این است که بهره‌شان در حد اکتسابشان است، نه درخواست و آرزوشان. صفت «سَرِيعُ الْحِسَابِ»، مبین احاطه علمی خداوند بر جمع و تفریق اعمال، از کمیت و کیفیت خلوص و تأثیر است؛ و همه را با هم می‌سنجد و چیزی را نادیده نمی‌گیرد و محصول همه را نگه می‌دارد و برمی‌گرداند.

«وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ». «أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ»،



ایام تشریق (یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذیحجه)، بعد از انجام حج و پیش از کوچ از منا و برگشت به اوطان است. در این روزها، آنان که مناسک حج را به پایان رسانده، هنوز از همهٔ محرّمات احرام بیرون نیامده‌اند، باید به یاد خدا باشند - پس از هر نماز شعار «اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ...» گویند - تا با معانی این اذکار و رسالت آن، به سوی سرزمین‌ها و ملت‌های خود بازگردند.

«فَمَنْ تَعَجَّلَ» بیان و تحدید «فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» است: کسی که در دو روز از ایام معدودات، برای کوچ یا ذکر تعجیل کند گناهی بر او نیست، و همچنین کسی که دو روز از آن را تأخیر کند. تعجیل در روز دوم تشریق و سوم قربان و نخستین کوچ، و تأخیر تا روز سوم تشریق و چهارم قربان، واپسین کوچ است. «لِمَنْ اتَّقَى» قید «فَمَنْ تَعَجَّلَ...» و «مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِيْمَ عَلَيْهِ» است: نفی گناه برای کسی است که در تعجیل یا تأخیر پروا گیرد؛ از نظر فقهی، هنوز از آمیزش با زن و از شکار خودداری کرده باشد و اگر از این‌ها پروا نگرفته باید تا کوچ دوم بماند.

اگر «لِمَنْ اتَّقَى» راجع به هر یک از «فَمَنْ تَعَجَّلَ...» و «مَنْ تَأَخَّرَ» هم باشد، همین مفهوم شرطی را می‌رساند و نمونه‌ای از بلاغت قرآن است.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ»، امر و تأکید «لِمَنْ اتَّقَى» است: هرچه بیشتر از خدا پروا گیرید و در کوچ کردن و بیرون آمدن از همهٔ محرّمات تعجیل نکنید و حرمت حریم حج را بدارید. علاقه به زندگی و حشر با قوم و خانواده شما را به شتاب و اندارد تا هرچه زودتر از این حریم و حشر و اجتماع بیرون روید. این را بدانید که از این علاقه‌ها و جاذبه‌ها می‌گذرید و حشر نهایی و همیشگی شما به سوی خداست: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ».

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». «وَمِنَ النَّاسِ»، آغاز معرفی گروه دیگری از مردم است که دید و روش و روحیاتشان از آن دو گروه «فَمِنَ النَّاسِ»



مَنْ يَقُولُ ... وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ «جداست. آن دو گروه که نظر به پروردگارشان دارند و از او در دنیا و آخرت یا در دنیا حسنه می‌خواهند، دیدی مشترک دارند، و آمدن ضمیر «مِنْهُمْ»، به جای مِنَ النَّاسِ، اشعار به همین وحدت یا نزدیکی آن دو دارد. این گروه بندی به مقیاس حج و مناسک آن که نشان دهنده هدف‌های الهی و انسانی است، مشخص می‌گردد. خطاب «يُعْجِبُكَ» مطلق و شامل هر مخاطب، و «فِي الْحَيَاتِ الدُّنْيَا» ظرف «قَوْلُهُ» است؛ مانند «رَأَيْتَكَ يَا قَوْلَكَ فِي فُلَانٍ»^۱. حیات دنیا، زندگی محدود به غرایز و شهوات و برگزیدن آن است: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^۲. گروهی از مردم‌اند که سخنان درباره زندگی دنیا و در همین حد، تو را جلب می‌کند و به اعجاب وامی‌دارد. این گونه سخن جالب و اعجاب انگیز نمودار شناخت این گونه مردم درباره آمال و انگیزه‌ها و عقده‌های عموم است. دید و شناختی در همین حدود، نه بیش از آن که شناخت کمال و مواهب و هدف‌های انسانی است. اینان به اصطلاح عامه، مردم شناس‌اند!

«وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ». از اینکه چنین عنصری خدا را به آنچه در قلب دارد گواه می‌آورد، معلوم می‌شود که برای جلب توده مردم به خود و برآوردن آرزوهای آنان وعده‌ها می‌دهد و برنامه‌ها می‌نمایاند و برای باور مردم خدا را شاهد می‌آورد و سوگند یاد می‌کند که نیت و نظری جز خدمت ندارد، و نیز معلوم می‌شود که خدا و هرچه از نظر مردم مقدس باشد، برای او وسیله نفوذ و پیشرفت مقصود است. این گونه عنصری که دیدش و سخنش در حد دنیا و کوشش او برای رسیدن به آرزوهای خود است، بیش از آنکه نمی‌تواند خیرخواه و خدمتگزار خلق باشد، «أَلَدُّ الْخِصَامِ» [یعنی] خودپرستی عقده دار و لجوج و دشمنی

۱. نظرت یا گفته‌ات درباره فلانی.

۲. «پس آن کسی که سرکشی کرد و زندگی این جهان را برگزید»، النازعات (۷۹)، ۳۷ و ۳۸.



کینه توز است. از اینرو وصف «الَّذُ الْخِصَامِ»، مطلق آمده و طرف خصومت ذکر نشده که دشمنی او با هر حق و حقدار و هر قدرت و شخصیت مقاوم و هر کسی است که در طریق هواهای او نباشد.

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ». وَ إِذَا تَوَلَّى: و آن گاه که با تلاش و کوشش ولایت و زعامت یافت. هیئت فعل «تَوَلَّى»، و سیاق آیات و افعالی که آمده همین معنا را می‌رساند و [در اینجا] معنای «روی گرداند»، که متعدی به «عن» می‌شود، تناسبی ندارد. «لِيُفْسِدَ فِيهَا»، بیان منظور و غایت یا لازمه کوشش او در زمین است: همین که زعامت یافت، در زمین برای افساد می‌کوشد یا در راه پیشرفت قدرت و نفوذش در زمین می‌کوشد که لازمه آن افساد (مقابل اصلاح) است: برهم زدن نظم و التیام طبیعی اشیاء، از میان برداشتن حقوق و حدود افراد، بستن راه‌های رشد و کمال و باز کردن راه‌های تباهی و رشد استعدادها و برتریافتن فرومایگان و برکناری فرزنانگان و ایجاد گروه‌ها و طبقات، همه مراتب و مظاهر افساد است که به از میان رفتن و تباهی محصول کشت و کار و نسل و استعدادها خلاصه می‌شود: «وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ». «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ»، مبین اراده حاکم بر جهان و انسان است؛ همان اراده‌ای که راه‌های کمال و صلاح را از میان موانع و پیچ و خم‌ها باز و موجبات فساد را طرد می‌کند، فساد و همچنین مفسد را، دوست ندارد و نمی‌پذیرد، گرچه این عنصر مفسد و طاغی، در شرایط عارضی و مزاج جوامع بیمار و تخدیر شده و غافل از خود و مسئولیت‌های خود، چندی راه و دوام یابد. پس همین که وجدان‌های بیدار، مانند قدرت دفاعی بدن در مقابل میکرب و عارضه بیماری، به پا خاست و خفته‌ها و غافل‌ها را هشیار و بیدار ساخت، ازاله آن حتمی است.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ». فاعل



فعل «قیل»، مجهول آمده، از اینرو که گویا عنصر طاغی در طغیان به آن حد می‌رسد که کسی را یارای رو به رو شدن با او نیست تا شاید پندش دهد و از خودسری و طغیانش باز دارد. «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ» به این حقیقت دلالت دارد که خوی خودسری و سرکشی در او آن چنان راسخ و ملکه و مالک عقل و اراده‌اش گشته که وقتی با هرچه و هر کس که بخواهد او را رام و وجدان و عقلش را بیدار و هشیار کند مواجه شود، این خوی طغیان از جای برمی‌خیزد و او را فرامی‌گیرد و روزنه‌های درونش را یکسر می‌بندد. معنای «العِزَّةُ»، درباره‌ی طاغی همین خوی سرکشی بر هر قانون و حقوق و بر هر خیراندیش عاقبت بین، و بای «بِالْإِثْمِ»، به معنای ملامت یا سببیت است: همان که برای جلب قلوب، خدا را گواه می‌آورد «و يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِي»، پس از تولیت و پیشرفت در فساد و طغیان، همین که نام خدا و پروای از او را که متضمن اندیشه در خیر و مصلحت است، بشنود، به جای آنکه بیندیشد و پروا گیرد، طبیعت سرکشش با آلودگی به گناه و تجاوز، یا به سبب آن، او را فرامی‌گیرد: «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ». همین طبیعت و خوی دوزخی و شراره‌های آن، مواهب انسانی‌اش را به آتش و دود مبدل می‌کند و هر روزنه‌ی اندیشه‌ی به خیر و حق را به رویش می‌بندد. او در میان این خودسوزی و تاریکی، از هر بانگی و شبیحی، از غلامان خدمتگزار سر به زیر تا آزادگان سرفراز، پیوسته وحشت زده و هراسناک است. تنوع در شهوات و سرگرمی‌ها دیگر برای او آرامش‌بخش و منصرف‌کننده نیست، مگر ساعت‌هایی که خود را تخدیر کرده و یکسره اندیشه‌اش زایل شده باشد. عنصری است زبون و متلون در زوی قدرت و مطرود دل‌ها، فریب‌خورده‌ای است آلت هواهای هرکه به مطامع و شهوات پست سر فرود آورده. آنچه برای خود فراهم ساخته دوزخ است و همین او را بس: «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ الْمِهَادُ»، و همین فرمان توقف در طغیان و سپس سقوط ابدی است.



این سه آیه کوتاه تصویر جامع و عمیقی از خوی و روش و منش و آثار و نهایت زندگی عنصرِ خطیرِ طاغی است. آنچه مفسران در بیان و ارائهٔ مصداق این عنصر آورده‌اند نارسا و نامطابق است، و آنچه دانشمندان روانکاو و اجتماعی دربارهٔ چنین عنصری آورده‌اند نیز در جهت و بُعد خاصی از نفسیات و خصلت و روش اجتماعی اوست. آنچه افلاطون در کتاب گرانمایه‌ای که از زبان استادش، سقراط، تدوین کرده و عدالت فردی و اجتماعی را به تفصیل و مانند مسائل ریاضی بحث کرده و چهرهٔ درونی و اجتماعی عادل و طاغی را نمایانده از حدود این آیات پیش گرفته است.^۱

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ». یَشْرِي (به جای بیع) و معنای «ابْتِغَاءَ»، مبین این است که عنصر عالی انسانی مانند مشتری نیازمند، کوشا و جویای جلب رضایت خداست و در جستجوی آن است تا چون محل رضایت خدا را یافت، هستی و زندگی خود را بدهد؛ در مقابل آن عنصر طاغی که صلاح و خیر و سرمایه‌های دیگران را در راه کمترین شهوات خود قربانی می‌کند و چشم و گوشش از دیدن «مَرْضَاتِ اللَّهِ» و شنیدن براهین آن کور و کر شده و جز در فریبکاری و افساد نمی‌اندیشد؛ این شخصیت الهی از هواها و شهوات و دواعی نفسانی رسته و با بصیرت نافذش حق و خیر را شناخته و در اجرای «مَرْضَاتِ اللَّهِ» و

۱. [افلاطون] می‌گوید: «عنصر مستبد مولود شهوات پست و ثروت است. حامیانش شهوات و طمع او را برمی‌انگیزند تا او از آن‌ها و آن‌ها از او هرچه بیشتر بهره‌مند گردند. چون زنبور نر نیش برمی‌آورد و محصول رنج و کوشش زنبوران عسل را می‌خورد. برای آنکه هر مانعی را از سر راه خود بردارد، پرده‌های عفت و حیا را می‌برد. او بندهٔ شهوت و شراب است و برای اشباع شهوات و خرید فرومایگان، دست به غارت اموال عمومی می‌زند. تا آنجا که اموال اوقاف و خرابیج را می‌ریاید و بر هیچکس رحم ندارد» خلاصه‌ای از کتاب ۸ و ۹ جمهوریة (مؤلف: نک. کتاب بخش) هشتم صفحات ۴۹۳ به بعد، همچنین (بخش) کتاب نهم صفحات ۵۰۷ به بعد.



رفع موانع آن سر از پا نمی شناسد و جان به کف دارد. «وَاللَّهُ زَوَّوفٌ بِالْعِبَادِ»، اشاره به این است که او مظهر اسم رؤوف و دریچهٔ وزش نسیم رأفت و لطف خداوند و مبشّر فلق صبح در میان ظلم‌ها و ظلمت‌ها و سایهٔ بهشت در زمین است. به مقتضای صفت «رَوَّوفٌ بِالْعِبَادِ» که به صورت سنت الهی ظهور می‌کند، باید این گونه مردانِ حق و فداکار در جوامع و زمان‌های مختلف باشند تا قلب‌ها را برای خیرخلق به تپش آرند و مردم قابل، ولایت آن‌ها را بپذیرند و در معرض نسیم رأفتشان درآیند: «إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا». ^۱ این گونه شخصیت‌ها با همهٔ بُعد و عمق روحی، چون چهرهٔ باطن و ظاهرشان یکی و به یک سوست: «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»، برای شناساندن آنان بیش از یک آیه نیامده است، به خلاف عنصر طاغی «الذُّ الْخِصَامِ» که دارای ملکات و روی‌های متنوع است و در اوضاع و شرایط مختلف و برای پیشبرد مقصودش تغییر چهره می‌دهد؛ چنان که گویا زیر پوست ظاهرش لانهٔ جانوران گوناگون است: گاه چون عقرب نیش برمی‌آورد، گاه روی تملق روباهی می‌نمایند، گاه دزدنگی گرگ و گاه خشم پلنگی، و می‌تواند همهٔ این روی‌های درونی خود را به چهره‌ای چون چهرهٔ مردان خدا بیاراید: «يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَبْلِهِ»؛ آنچه ندارد ملکات انسانی است.

روی‌ها و اندیشه‌هایی که در این آیات ارائه شده، پس از امر به اتمام حج و پایان

۱. [رسول خدا ﷺ] فرمود: بی‌گمان خدای را در روزهای زندگی شما در این روزگار، نفع‌ها (دمیدن نسیم‌های رحمتی) است. هان خود را در معرض دمیدن آن‌ها قرار دهید. (المجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۱).

اندر این ایام می‌آرد سبب
در رسا باید این چنین نفعات را
همجو جنبش‌های خلقان نیست این
مثنوی معنوی، دفتر اول

گفت پیغمبر که نفع‌های حق
گوش و هوش دارید این اوقات را
تازگی و جنبش طوبی است این



مناسک آن است که صورت فشرده و متحرکی از اجتماع تحوّل یافته و پیشرو اسلام است و حاکمیت اراده خدا در آن ظهور می‌کند. در این اجتماع، شخصیت امام و رهبری اسلام باید انتخاب و مشخص شود.^۱ این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي...» وصف جامع امام در مقابل رهبری خلق است. در جهت مقابل امام، «مِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ...» است. مانند معاویه و یزید در مقابل علی و حسین علیهما السلام. در وسط این دو، جویندگان حسنه دنیا یا حسنه دنیا و آخرت اند: «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا... وَ مِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...». پایه گرفتن و ظهور رهبری فرد یا افرادی از این گروه‌ها در مجتمع اسلامی به مقیاس دریافتی است که مسلمانان از الهامات و هدف‌ها و اجتماعات حج و دیگر تعالیم اسلامی داشته باشند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً». [این آیه] خطاب به گروهی است که تعهد ایمانی را پذیرفته اند. فعل «ادْخُلُوا» و ظرف «فِي السَّلَامِ»، محیط سلمی را می‌نماید که اصول آن پایه گرفته اجزا و شرایطش مشخص گردیده است. «كَافَّةً»، حال برای فاعل «ادْخُلُوا»، یا «السَّلَامِ» آمده: شما مؤمنین همگی، یا به همه جهت، داخل سلم شوید. شاید «السَّلَامِ» اشاره به آن وضع مسالمت باشد که در اجتماع حج نمودار می‌شود. «سلم»، به معنای حصولی یا وصفی، نموداری از مسالمت یا وصف سلامت است. بدن سالم آن است که اعضا و جهازات آن پیوسته با یکدیگر باشند و هر یک وظایف طبیعی خود را انجام دهند و در برابر بیماری دفاع و تغذیه و رشد

۱. رهبری امام و احکام مخصوص او در کتاب‌های فقه سابقین، از فقهای فریقین، جزء مسائل و احکام حج ذکر شده و پس از آن، مانند اصل رهبری، از کتاب‌های فقه حذف شده است (رجوع شود به کتاب‌های فقهی پیش از قرون اخیر، مانند النهایة شیخ طوسی «۳۸۵-۴۶۰ ه.».). در احادیث معتبر ما، شناخت و لقای امام در پایان و تکمیل حج از وظایف مسلمانان به شمار آمده است؛ رجوع شود به کتاب کافی، باب «حجّت و مناسک حج» (مؤلف). [نک: الکلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۳]



کنند. انسان سالم در جهت قوای عقلی و نفسانی، آن است که قوای درونی اش با هم و بی تزاخم و افراط و تفریط رشد یابند. چنین انسانی به گفته سقراط: «چون دارای عقل اندیشمند و رشد یافته است حکیم، و چون عنصر غضبش کامل شده، شجاع و چون قوا و غرایزش در پرتو عقل نافذ هدایت می شود، عقیف، و چون هر یک از عناصر درونی اش در میدان خاص و در مرز اعتدال بروز می نمایند، عادل است»^۱.

اجتماع سالم آن است که نیروهای علمی و دفاعی و تولیدی آن هماهنگ باشند و مرز قوانین و پیمان‌ها را نگهدارند و با رهبری خردمندانه رشد و تکامل یابند. این گونه اجتماع مانند فرد، حکیم و عادل و شجاع و عقیف است. برتر از آن، اجتماعی است که افرادش هدف‌های عالی انسانی و قانونی ازلی الهی را شناخته و ایمان آورده و تسلیم آن و خیر و صلاح یکدیگر باشند و رهبری آن به عهده امامی باشد که خود یکسر پی جوی «مرضات الله» است: «مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ». در چنین اجتماعی، زمینه و مجالی برای پرورش و رشد عناصر سافل و طاغی نمی ماند. نمونه آن اجتماع حج و شعارها و مناسک و احکام آن است تا هر که تعهد ایمانی را پذیرفته، با اندیشه و اختیار داخل آن شود و «لَبَّيْكَ إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ» گوید و در نماز به سوی کعبه روی آورد و به سلام ختم کند و شعاع آن را برای همیشه و به همه جا امتداد دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً».

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». «خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»، شاید اشاره به این حقیقت باشد که در اندیشه‌های مردم مؤمن و محیط سلم، و سوسه‌ها و انگیزه‌های شیطانی آشکارا رخ نمی نماید. شیطان مانند طاغی، در آغاز کارش زیر چهره آیین و خیرخواهی روی می آورد و با توجیحات و تأویلات و تطبیقات، مردمی را گام به گام به دنبال خود می کشد تا آن‌ها را از محیط ایمان و سلم دور

۱. افلاطون (۱۳۳۵) جمهور. ترجمه فؤاد روحانی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۲۵۵.



بدارد. آیات دیگری که مؤمنان را از وسوسه‌ها و گام‌های شیطانی بر حذر داشته نیز در زمینه شریعت و احکام است. از جمله آیه ۱۶۹ همین سوره، پس از تبیین احکام قبله و نعمت رسالت و امر تغذیه، از پیروی گام‌های شیطان نهی کرده «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ»: اندیشه و عمل بد و انحرافی، «وَالْفَحْشَاءِ»: گناهان بزرگ و عمومی، «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». این انحراف‌ها و گناهان در پشت پرده غرور و نسبت‌های دینی پیش می‌رود تا اصول احکام عبادی و اقتصادی دگرگون شود؛ مانند بیماری خطیری که در اندام سالم رخنه کند تا با غرور به سلامت از پایش درآورد. دشمنی و روش شیطانی، برای روشنی‌نشان از آغاز، و برای فریفتگان در انجام، مبین است: «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ».

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». فَإِنْ زَلَلْتُمْ، تفریح از آیه سابق و خطاب به فاعل «ادْخُلُوا وَاذْهَبُوا» است. «زَلَلٌ» به معنای لغزیدن و افتادن از جای یا مقام بلند است، در این آیه باید نظر به مقام سلم باشد که به امر «ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ» در آن وارد شده یا در طریق آن پیش می‌روند. «الْبَيِّنَاتُ»، باید آن دلایل و شواهدی باشد که محیط سلم را مبین و مشخص کرده است. لغزش از مقام و محیط سلم، آغاز سقوط و پیروی از گام‌های شیطانی است. آن سان که انسان نخستین و همسرش را شیطان لغزاند و از بهشت سلمشان بیرون راند و با گام‌هایش به سوی دشمنی و تنازع کشاند: ﴿فَازِلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾^۱.

«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، جواب «فَإِنْ زَلَلْتُمْ»، و اعلام و پیشگویی خطر حتمی است که پس از لغزش و هبوط از دارالسلام پیش می‌آید: پس این را بدانید که خدا عزیز و حکیم است. این دو صفت که به صورت سنن و قوانین، همه کائنات



را مقهور و تسلیم کرده شما را فرامی‌گیرد و هیچ قدرت و وسیله‌ای مانع انفاذ اراده قاهر و حکیمانه خداوند این اوصاف نیست. بر طبق همین سنن، مردمی را عزت و حکمت می‌دهد و مردمی را زیون و زبردست می‌گرداند و راه را برای شایستگان باز می‌کند. شما مؤمنین هم، اگر پس از آمدن بیّنات لغزیدید و دچار دشمنی با هم و انحطاط شدید، دیگران با گرفتن شعار سلم و دیگر نیروها و سرمایه‌های شما، بر شما می‌تازند و هرچه بیشتر زبردست و زیونتان می‌گردانند، آن گاه دیگر اعمال فردی و ظواهر اسلامی و انتسابات نگهدارتان نخواهد شد.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ». عدول به غیاب، اعراض و تعمیم را می‌رساند که گویا هر که پس از آمدن بیّنات لغزید و پیرو گام‌های شیطان شد، قابل خطاب نیست. «الآ...»، استثنا از مفعول مقدر «يَنْظُرُونَ»، و «وَالْمَلَائِكَةُ»، عطف به «اللَّهُ» و یا «الْغَمَامِ» است: اینان چشم انتظار چه چیزی هستند؟ اینکه خدا در سایه‌هایی از ابرها و فرشتگان به آن‌ها روی آورند؟!

گویند فعل «يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ»، متضمن مجاز در نسبت و مقصود، روی آوردن عذاب، یا به تقدیر امر، (امرالله) است؛ مانند: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ». ^۱ ظرف «فِي ظُلَلٍ»، نیز استعارهای برای نمایاندن عذابی سهمگین و فراگیرنده است، آن چنان که ابرهای رحمت و امید، نمودار خشم و عذاب می‌گردند، چون تعبیرات و اشارات این آیه مانند دیگر آیات قیامت و مقدمات آن است: «يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ» ^۲؛ «فَارْتَبَّتْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» ^۳

۱. «آیا چشم به راه چیزی هستند جز اینکه فرشتگان به سویشان بیایند یا فرمان پروردگارت برسد؟»، النحل (۱۶)، ۳۳.

۲. «روزی که آسمان به ابری سپید از هم می‌شکافد»، الفرقان (۲۵)، ۲۵.

۳. «پس چشم به راه روزی باش که آسمان با دودی نمایان می‌آید»، دخان (۴۴)، ۱۰.



تطبیق آن به حادثه یا عذابی مبهم و پیش از قیامت خلاف ظاهر است. بنابراین نه تقدیری لازم است و نه استفهام. «هَلْ يَنْظُرُونَ» تهدید به شمار می‌رود و چون خبر از حادثه‌ای است برتر از بُعد و ظرف زمانی و مکانی، می‌تواند اسناد «يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ»، حقیقی و نظر به صفات باشد؛ زیرا صفات و اسماء الهی، عین ذات و ظهور و اتیان صفات، نموداری از آن است که پیوسته در صورت‌های مادی و طبیعی و اضلال آن‌ها ظاهرتر می‌شود؛ آن چنان که علم و قدرت و صفات و غرایز انسانی در صورت مواد و ابدان و اصوات پیوسته ظاهرتر می‌شود و آن‌ها را تحت الشعاع می‌گیرد. در آغاز تکوین، همان اراده حکیمانه و علم ازلی بود که به ماده اولی جهان که قرآن از آن تعبیر به دخان کرده: ﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾^۱؛ روی آورد و آن را از یک گونگی و همسطحی، به صورت‌های مختلف عناصر اصلی و ترکیبات آن‌ها و سپس قوانین و نظامات و نیروها و حیات و عقل درآورد. در این رجوع و مسیر کمالی، هرچه جهان پیشتر رود، صفات ازلی نمودارتر و نزدیک‌تر و ماده اولی مقهورتر می‌گردد تا در نهایت امر به صورت ابرهای لطیف و روشن (الغمام) می‌شود که اشعه صفات و اسماء از آن رخ می‌نماید: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲، و کارمایه جهان به پایان می‌رسد: «وَقُضِيَ الْأَمْرُ». و همه چیز به سوی خدا برمی‌گردد و به او پیوسته می‌شود: «وَأِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

استفهام اعجابی و نکوهنده «هَلْ يَنْظُرُونَ؟!»، انگیزنده انظار به سوی چنین آینده‌نهایی و نکوهش کسانی است که پس از آمدن آیات بیّنات و ظهور اراده تشریحی خداوند و تبیین دارالسلام، روی گرداندند و لغزیدند و پیرو گام‌های شیطانی شدند؛ اینان دیگر چه انتظاری دارند و به چه چیزی نظر دارند، جز آنکه امر تکوینی جهان

۱. «آنگاه به سوی [آفرینش] آسمان روی آورد در حالی که آسمان به گونه دودی بود»، فصلت (۴۱)، ۱۱.

۲. «زمین به نور پروردگارش روش شد»، الزمر (۳۹)، ۶۹.



در پی امر تشریحی به پایان رسد و خدا و فرشتگان در پرتو غمام ظهور کنند و به افق دیده‌ها نزدیک شوند؟! آن گاه است که کار از کار گذشته و همه به سوی مبدأ برگشته‌اند. دیگر، پس از این شریعت نباید چشم به راه شریعت و آیین خدایی دیگری باشند. آنچه باید انجام دهند، کوشش در راه فهم اصول این شریعت و تحقق آن و دخول در سلم است، و همین است راز خاتمیت.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»